



## پرنس دالگورکی

دانستنی های درباره ی  
تاریخ و نقش سیاسی  
رهبران بهائی

نویسنده: مرتضی احمد آخوندی

انتشارات: دارالکتب الاسلامیه

به نام خدا

اللهم عجل لولیک الفرج

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران [www.bahaismiran.com](http://www.bahaismiran.com)

با سلام

تدیرو ورود شما دوستان گرامی که در راستای مبارزه با جهان کفر و اسلام ستیزانی همچون بهائیان گامهایی نو برداشته اید را تبریک گفته و از خداوند متعال پیروزی روز افزون شما را در این عرصه خواستار است.

درضمن این پایگاه ( اینترنتی بهائیت در ایران [www.bahaismiran.com](http://www.bahaismiran.com) ) آمادگی کامل همکاری در جهت افزایش غنای علمی با کلیه عزیزان فعال در این عرصه را اعلام نموده و انتظار عمل متقابل از سوی دوستان را نیز دارد.

و از شما عزیزان انتظار تبلیغ سایت بهائیت در ایران را که یک سایت جامع در زمینه ارائه کتب ، مقالات ، سخنان و خاطرات متبریان از بهائیت ، تصاویر ، صوت ، فیلم ،... و هر گونه سندی که در جهت افشاگری بر علیه فرقه ضاله بهائیت می باشد را دارد.

امید آنکه بتوان در جهت روشنگری اذهان مسلمین و تنویر افکار فریب خوردگان این فرقه ضاله گامهایی ارزشمند برداشت.

موفق باشید

منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

[bahaismiran@bahaismiran.com](mailto:bahaismiran@bahaismiran.com)

[bahaismiran@gmail.com](mailto:bahaismiran@gmail.com)

[info@bahaismiran.com](mailto:info@bahaismiran.com)

[bahaism1@yahoo.com](mailto:bahaism1@yahoo.com)

*[www.bahaismiran.com](http://www.bahaismiran.com)*

## فهرست مطالب

قائمت و مهدویت  
مدعیان جدید  
تاریخ باب  
میرزا حسینعلی نوری  
پرنس دالگورکی  
تشکر از پرنس دالگورکی  
دیگر منتظر چه هستند ؟  
توبه نامه ی میرزا علی محمد باب  
متن توبه نامه  
فهرست مآخذ کتاب  
ضمائم

---

---

### تقدیم به پیشگاه :

آنان که در راه تنویر افکار می کوشند  
آنان که مجاهدت در راه نشر حقایق اسلامی را پیشه ی خود قرار داده اند  
آنان که بیداری اجتماع را بر زندگی خود مقدم می شمردند  
آنان که در راه ارشاد و هدایت گمراهان فداکاری می نمایند  
و کسانی که می سوزند تا شمعی فرا راه جویندگان حقیقت باشند.



## قائمیت و مهدویت

موضوع قائمیت و مهدویت از مطالبی است که کلیه فرق اسلامی به موجب احادیث نبوی (ص) بر آن اتفاق دارند.

شیعیان این مقام را منحصرًا مخصوص حضرت حجه بن الحسن العسکری علیه السلام می دانند و حتی این موضوع را بسیاری از دانشمندان عامه در کتاب های خود ذکر و تأیید نموده اند و به خصوص بعضی از آنها کتاب هایی در این باره تألیف و یا قسمتی از کتاب خود را اختصاص به این مطلب داده اند که از آن جمله کتاب «البيان في احوال صاحب الزمان» و کتاب «اليواقیت و الجواهر» (باب ۶۵) را می توان نام برد.

مشهورترین و مهمترین حدیثی که ما را بدین موضوع رهنمون می سازد و مورد اتفاق دانشمندان و هم چنین مدعیان جدید مانند «علی محمد باب و میرزا حسینعلی نوری» می باشد و مهدویت را به حضرت محمد بن الحسن العسکری (ع) انحصار می دهند نام یکایک ائمه اسلام را نیز ذکر می نماید.

برای اطلاعات بیشتر خوانندگان گرامی می توانند به کتاب «منتخب الاثر» تألیف آیه الله العظمی شیخ لطف الله صافی مراجعه نمایند، ضمناً باید دانست که از صفحه ۴۷ «کتاب دلائل سبعة» از تألیفات علی محمد باب برمیآید حدیث مذکور مورد قبول وی بوده است و هم چنین میرزا حسینعلی نوری در کتاب «ایقان» صفحه ۱۹۰ نیز بدان استدلال کرده است.

چون مقام قائمیت و مهدویت از نظر مسلمانان بسیار مهم است لذا بسیاری به طمع مال و جاه و یا به عنوان ریاست طلبی و اصلاح اجتماع به دروغ این عنوان را بر خود بسته و چند صباحی عده ای ساده لوح و یا شیاد را به دور خود گرد آورده اند ولی بالاخره باد آورده را باد برد واز آن همه غوغا و جنجال اثری باقی نماند، این افراد بعضی شیعی مذهبی و برخی سنی و درواخر کار اکثر ملحد و کافر بودند. شرح حال این افراد را در کتب تواریخ و به خصوص کتبی که راجع به حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف و مدعیان مهدویت نوشته شده است می توان مطالعه نمود.

## مدعیان جدید

مدعیات مهدویت اکثر کار خود را از بابت شروع کرده اند یعنی ابتدا ادعای رابطه مستقیم با آن حضرت را پیش کشیده و عده ای را به دور خود جمع نموده اند. سپس از این مقام ترقی کرده ادعای امامت و مهدویت و بعدا رسالت و بالاخره ربوبیت و الوهیت نموده اند، اینان معتقد بودند که خدا در آنان حلول و یا تجلی نموده است. احکامی که به عنوان رسالت آورده اند اکرا موجود است و بیشتر به جانب بی بند و باری و انحرافات جنسی حتی در بعضی به تمایل به جنس موافق گرایش دارد و این می تواند دلیلی بوجود یک بیماری روحی مشترک و نوعی جنون جنسی در این اشخاص بوده باشد که امروزه از نظر روان کاوی مشخص شده است.

از مدعیان مهدویت در زمان های قدیم می توان «محمد بن نصیر نمیری، شلمغانی، حسین بن منصور حلاج» را نام برد و این افراد در اواخر قرن سوم و نیمه اول قرن چهارم هجری می زیسته اند.

در اواسط قرن نهم هجری شخصی به نام «سید محمد مشعشع» در خوزستان به ادعای نیابت و بالاخره مهدویت برخاست، او مقالاتی به سبک قرآن نوشت به این ترتیب که آیات قرآن را با یک مقدار بافته های خود مخلوط نموده و آنها را به عنوان سند حقانیت و برهان صدق ادعای خود معرفی می کرد.

در نیمه دوم قرن ۱۳ هجری ناگهان چند متهدی در نقاط مختلف ممالک اسلامی با فواصل زمانی کوتاهی نسبت به یکدیگر پیدا شدند، مثلا دو نفر آفریقایی با این ادعا قیام کردند و مردم را به خود خواندند و از ایمان و اجتماع مردم استفاده کرده، ضربات سنگینی بر پیکر استعمارگران فرانسوی و انگلیسی وارد کردند ولی به زودی از بین رفتند.

در همین هنگام دو نفر دیگر در آسیا به این عنوان قیام نموده و در جهت عکس، استعمارگران را در راه خود کمک و مساعدت نمودند و بر موجبات بدبختی دو گروه بزرگ اسلامی ایران و پاکستان افزودند.

این دو نفر (علی محمد باب شیرازی و غلام احمد قادیانی) نام داشتند. گرچه طرفداران قادیانی از نظر تعداد و حیثیت جهانی و افکار و عقاید واجد اهمیت بیشتری هستند ولیکن به علت وضع محیط ما و شرایطی که ایجاب می نماید، اساس و بنیان پیدایش باب و رفتار و نظریات وی را مورد بحث قرار خواهیم داد.

## تاریخ باب

قبل از اینکه وارد تاریخ زندگانی باب شویم لازم است مقدماتی که اجتماع را مستعد به پذیرش اینگونه دعاوی نموده بود وهم چنین افکاری که مسیر رفتار و دعاوی وی را مشخص می نمود مورد بررسی قرار دهیم.

در آن زمان ایران تازه با از دست داده ۱۷ شهر قفقاز از رنج جنگ های ده ساله و دوساله با روس های تزاری آسوده شده بود.

وضع مملکت به علت اعمال نفوذ بیگانگان بسیار خراب و زندگی بر مردم بسیار سخت بود. عموم مردم فریاد و ناله و استغاثه به درگاه خدا برده بودند که مصلح کا را از پرده غیبت به درآورد و مسلمانان نا به سامان را سامانی بخشد.

در چنین وضعی در سال ۱۲۶۰ هجری قمری شخصی به نام (علی محمد شیرازی) ادعای باییت کرد.

گفتار و کردار عقاید وی زاییده مسلکی بود که ابتدا به آن سرسپرده بود.

وی در سال ۱۲۳۵ هجری قمری در شیراز متولد شد پدر وی محمد رضا بزاز شیرازی و مادرش خدیجه بود در دوران کودکی پدر خود را از دست داد و سرپرستی وی را دائیش سید علی به عهده گرفت.

وی هنگام طفولیت در شیراز به مکتب شیخ عابد پیرو عقاید و آراء (شیخ احمد احسائی) (۱- شیخ احمد احسائی) طریقه شیخیه را بر این چهار اصل: معرفت خدا، معرفت رسول، معرفت امام، معرفت رکن رابع، پایه گذاری کرده بود) بود می رفته است، در پاورقی

کتاب «مطالع الانوار عربی» صفحه ۵۹ از قول «میرزا ابوالفضل گلپایگانی» که یکی از بزرگان بهایی می باشد این مطلب ذکر شده است.

«و کتب میرزا ابوالفضل فی کتاب خطی بان الباب کان یبلغ من العمر ست اوسبع سنوات عندما دخل مدرسه الشيخ عابد وکانت المدرسه تعرف باسم قهوه اولیاء و مکث الباب فیها خمس سنین تعلم فیها مبادئ اللغه الفارسیه»

ترجمه: میرزا ابوالفضل در کتاب خطی می نویسد با اینکه باب ۶ یا ۷ ساله بود که وارد مدرسه بود که وارد مدرسه شیخ عابد گردید و مدرسه معروف به قهوه اولیاء بود و باب در آن مکان برای مدت ۵ سال مبادی لغت فارسی را می آموخت.

و بدون شک می توان گفت در آن مکتب رنج بدنی بسیار دیده زیرا بعدها که کارش به ادعای قائمیت و شاریت کشیده در کتاب بیان عربی صفحه ۲۵ خاطرات گذشته را بازگو می کند و حتی از معلم خود که نامش محمد بوده تقاضا می نماید که هنگام تنبیه وی را از حد وقار بیرون نبرد.

افکار و عقاید «شیخ احمد احسائی» به وسیله شیخ عابد در زوایای مغز این کودک رسوخ نمود علت کناره گیری او از تحصیل معلوم نیست، شاید کندی ذهن او باشد و به هر حال پس از ترک تحصیل به عنوان تجارت از شیراز به طرف بوشهر حرکت نمود.

«احمد یزدانی» در کتاب نظر اجمالی در دیانت بهایی صفحه ۵ مکتب رفتن علی محمد و تحصیلات سواد فارسی او را تأیید می نماید.

با وجود مدارک مذکور هم چنین موارد دیگری از این طایفه که رسماً تحصیل وی را نزد شیخ عابد تصریح می نماید. آقای «عباس عبدالباها» جانشین «میرزا حسینعلی نوری» در کتاب «گفتگو بر سر ناهار» (مفاوضات) چشم خود را بسته و چنین گفته اند:

«اما حضرت اعلی (۱- مقصود علی محمد باب است) روحی له الفدا در سن جوانی، یعنی ۲۵ سال از عمر مبارک گذشته بود که قیام بر امر فرمودند در میان طایفه شیعیان عموماً

مسلم است که ابدا حضرت در هیچ مدرسه ای تحصیل نفرمودند و نزد کسی اکتساب علوم نکردند و جمیع اهل شیراز گواهی می دهند... < (۲- کتاب گفتگو بر سرناهار) (مفاوضات صفحه ۱۹)

آشفته‌گی روحی علی محمد در شهر بوشهر مورد اتفاق مورخین مسلماندوبابی و بهایی می باشد. در کتاب < تلخیص تاریخ نبیل زرنندی > (تألیف اشراق خاوری) صفحه ۶۶ چنین مستور است:

< حضرت باب غالب اوقات در بوشهر به تجارت مشغول بودند و با آنکه هوا در نهایت درجه حرارت بود، هنگام روز چند ساعت بالای پشت بام منزل تشریف می بردند و به نماز مشغول بودند، آفتاب در نهایت حرارت می تابید و لکن هیکل مبارک قلبا به محبوب واقعی متوجه... >

< میرزا آقا خان کرمانی بابی > در کتاب < هشت بهشت > صفحه ۲۷۶ می گوید:  
< در قرب آن ایام با آن حر تموز در بوشهر آب را در کوزه می جوشانید با کمال لطافت و نزاکت سوری تمام ایام را از بامداد تا شام آن بزرگوار در بلندی بام ایستاده در برابر آفتاب به خواندن زیارت عاشورا و ادعیه و مناجات و اوراد و اذکار مشغول بودند. >

تأثیر آفتاب سوزان و فعالیت دایمی وی اثری عمیق در آشفته‌گی خاطرش داشتند به علاوه تماس وی با اروپاییان در آن مکان انحرافات در طرز فکر وی به وجود آورد و عامل دیگری در تغییر روحيات وی به شمار می رفت (مضمونی از کتاب تمدن ایرانی تألیف جمعی از خاورشناسان، صفحه ۳۱۹).

بالاخره علی محمد دستخوش اختلالات دماغی گشته و لذا به وسیله داییش به کربلا فرستاده شد، این تغییر آب و هوا هم در او مؤثر نیفتاد، روزها در کربلا به درس < سید کاظم رشتی > می رفت (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی صفحه ۳۰) و هر چه از او می شنید می نوشت.



نویسندگان بابی و بهایی در اینکه باب به درس سید کاظم رشتی می رفته اغراض زیادی ندارند ولی آنچه بیشتر مورد نظر است، مدت حضور وی در درس سیدرشتی می باشد که به اختلاف نقل گردیده است.

وی پس از مرگ سید کاظم به شیراز مراجعت نمود و در آن مکان خود را باب امام زمان معرفی کرد. یکی از شاگردان سید کاظم رشتی، شیخی به نام «ملاحسین بشروی» اولین کسی است که از دستگاه شیخیه دعوت او را براساس باییت و عبودیت نسبت به امام زمان (ع) پذیرفته است و این مطلب از سوره الملک اولین سوره از کتاب تفسیر سوره یوسف که برای او نوشته است، کاملاً روشن می گردد.

علاوه بر این در این کتاب تصریحاتی به وجود امام زمان حضرت محمد بن الحسن العسکری (ع) دارد.

کتاب «رحیق مختوم» تألیف آقای اشراق خاوری جلد اول صفحه ۲۲ سوره الملک را از تفسیر سوره یوسف، نقل می نماید و در آنجا نوشته است:

«ان الله قد قدر ان يخرج ذلك الكتاب في تفسير احسن القصص من عند محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب علي عبد ليكون حجه الله من عند الذكر علي العالمين بليغا»

ترجمه: خداوند مقدر نموده است که این کتاب (تفسیر سوره یوسف) را از نزد محمد فرزند حسن فرزند علی... فرزند حسین فرزند علی بن ابیطالب بر بنده وی خارج نماید تا حجت رسای خداوند از نرد ذکر بر همه عالمیان باشد.

و بدین ترتیب باب اقرار به وجود حضرت ولی عصر (عج) می نماید.

باب هنگامی که ظاهراً عازم حرکت به مکه بود (۱- موضوع حج رفتن وی مورد تردید است) به یاران خویش گفت: بروید به مردم بگوئید، باب موعود، آشکار شده است» تلخیص تاریخ نبیل زرنندی صفحه ۸۱.

او به صورت ظاهر از خانه خدا برگشت، چون به بوشهر رسید مورد تعقیب حکومت آن سامان قرار گرفت و از بوشهر وی را به شیراز روانه نمودند و برای محاکمه و بررسی عقاید وی مجلسی از علماء شیراز تشکیل شد و سرانجام در مسجد وکیل شیراز با حضور امام جمعه کلیهٔ دعاوی خود را انکار کرد و بر اشخاصی که او را بدان امتیاز ممتاز دانند لعنت فرستاد (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی صفحه ۱۳۶-۱۳۸)

چون پس از این واقعه دقت زیادی نسبت به باب رعایت نمی شد از فرصت استفاده کرد و با ارتباط پنهانی که با حاکم اصفهان «منوچهر خان گرجی» (روسی) که شخص متظاهر به اسلام بود داشت، از شیراز گریخت و به اصفهان رفت و در آنجا نیز ادعای بابیت را تجدید کرد. در این هنگام یاران وی شروع به ایجاد تشنج و انقلاب در بعضی از نقاط مملکت نمودند، دولت وقت از منوچهر خان درخواست کرد که وی را به تهران منتقل سازد، او نیز برای فرونشاندن سروصدای مردم به صورت ظاهر باب را با سربازانی چند به طرف تهران فرستاد. ولی همان شب او را مخفیانه از بیراهه به اصفهان برگرداند و مدت ۶ ماه تمام وی را در عمارت خورشید اصفهان یعنی مقر فرماندهی خویش نگهداری کرد.

( تلخیص تاریخ نبیل زرنندی ۱۹۴ و ۱۹۵ )

پس از مرگ وی حاکم جدید اصفهان بر جریان اطلاع پیدا کرد و باب را به طرف تهران فرستاد باب قبل از ورود به تهران از قریه کلین (از دهات اطراف ری) به تبریز و از آنجا به زندان ماکو و چهریق منتقل شد و بالاخره بر اثر اغتشاشاتی که از راه نامه پراکنی در گوشه و کنار کشور ایجاد نموده بود، او را در تبریز محاکمه کردند و به طوری که از صفحات ۲۰۴ و ۲۰۵ کتاب «کشف الغطاء» میرزا ابوالفضل گلپایگانی برمی آید توبه کرد. عین توبه نامه و مدارک و اسناد آن در صفحات آخر این جزوه درج گردیده است.

دعاوی مختلف و تلون افکار و نوشته های بی مغز و بی اساس و رفتار جنون آمیز او علما را بر آن داشت که به علت شبهه خبط دماغ بر اعدام وی رأی ندهند. (Brown s the Babi Religion P. 259-۱) ولیکن صدر اعظم ایران امیر کبیر به خاطر رفع غائله های پیاپی که در نقاط مختلف کشور روی می داد و در طی آن هزاران نفر از افراد بی گناه مسلمان کشته می شدند، صلاح در آن

دید که وی را به قتل برساند و لذا در سال ۱۲۶۶ در تبریز تیر باران شد و جسدش را در کنار خندق تبریز انداختند و سگان تبریز بنوایی رسیدند. (۱- تاریخ ومذاهب وفلسفه در آسیای مرکزی تألیف کنت گینو فصل دهم).

باب در زندان ماکو وچهریق در اواخر عمرش سال ۱۲۶۵ هجری ادعای مهدویت کرد به دنبال آن نیز ادعای رسالت نموده و کتب چندی نوشت وضمن آنها احکامی آورد و نام دو کتاب را بیان گذارد، «بیان عربی» و دیگری «بیان فارسی» که موفق به اتمام آن نگردید و بالاخره ادعای خدایی هم کرده است.

در کتاب «لوح هیکل الدین» ضمیمه بیان عربی صفحه ۵ می گوید:

«ان علی قبل نبیل ذات الله وکینو نیته»

که منظور از علی قبل نبیل علی قبل محمد یعنی علیمحمد می باشد، زیرا نبیل، و محمد از نظر حروف ابجد مساوی هستند و جمع حروف هر کدام ۹۲ می شود و این سبک مغلق گویی از شاهکاری های ادبی وی می باشد.

ادعاهای وی که از بابت امام زمان شروع و به خدایی ختم گردیده بود، در پیروانش نیز سرایت کرد تا بدانجا که «قره العین» که زن جوان وزیبایی بود ادعای خدایی نمود. در صفحه ۲۵۴ جلد دوم «مکاتیب عبدالبهاء» چنین نگاشته است.

«وجناب طاهره (۱- طاهره لقب قره العین است) انی انا الله را دریدشت تا عنان آسمان به اعلی النداء بلند نمود».

برای درک میزان شعور جناب باب بعضی از احکامش را از بیان فارسی و عربی نقل می کنیم:

در صفحه ۴۹ بیان عربی می نویسد:

«لا ترکیب البقر ولا تحملن علیه من شیء... و لا تشرین لبن الحمیر... ولا تضرین البیضه علی شیء یضیع ما فیه قبل از یطبخ هذا ما قد جعل الله رزق نقطه الاولى فی ایام الیقیمه لعلکم تشکرون».

یعنی: سوار گاو نشوید و بر آن چیزی حمل نکنید... شیر خر نخورید... تخم مرغ را قبل از آنکه پخته شود بر چیزی نزنید زیرا محتویاتش ضایع می گردد، این ها را خداوند روزی

میرزا علیمحمد باب (نقطه اولی) در روز قیامتشان قرار داده که میل نمایند و شما از ایشان تشکر کنید!!

در صفحه ۱۹۸ بیان فارسی می نویسد:

« فی حکم کل الکتب کلها الا ما انشئت او تنشیء فی ذالک الامر.»

یعنی: در باره حکم از بین بردن تمام کتب مگر آنچه راجع به این امر (بایبگری) نوشته شده یا خواهد شد.

بد نیست برای پی بردن به سبک دستورات و اساس تعالیم باب گفته آقای «عباس افندی» را مورد دقت قرار دهیم.

ایشان در صفحه ۲۶۶ کتاب «مکاتیب» جلد دوم می نویسد:

« در یوم ظهور حضرت اعلی منطوق بیان، ضرب، اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الامن آمن و صدق بود»

و در اینجا بد نیست بدانیم که جناب باب برای جبران قتل عام و ازدیاد نفوس بشری پیشنهاد دیگری فرمودند.

در صفحه ۲۹۸ بیان فارسی اظهار می دارند:

واجب است بر هر کس که متأهل شود تا از وی باقی ماند فردی که یکتا پرست باشد و باید که در این کار بکوشد و هر گاه در یکی از طرفین مانعی پیدا شد، جایز است که به دیگری اجازه دهد که ثمره ای را آشکار نماید.

(بنابراین اگر از ناحیه مرد اشکالی پیش آمد می تواند به همسر خود اجازه دهد که با مرد دیگری هم بستر شود و برای شوهر خویش یک کاکل زری سوغات بیاورد)

« فی ان فرض لكل احد ان يتاهل لبقی عنها من نفس یوحدها ربها ولا بد ان یجتهد فی ذالک وان یظهر من احدهما ما ینعهما عن ذلک حل علی کل واحد باذن دونه لان یظهره عنه الثمره.»

آیا دنیا در انتظار کسی بود که چنین احکامی بیاورد؟

همان طور که گفته شد باب را در تبریز اعدام کردند ولی با اعدام وی غائله نخواهید زیرا دست های مرموزی که از طرف پیگانگان حمایت می شدند از خاموش شدن این صدا جلوگیری می کردند.

## میرزا حسینعلی نوری

کمی بعد از کشته شدن باب از طرف بایان نسبت به ناصرالدین شاه سوء قصدی شد، به دنبال این حادثه عده ای از آنها را گرفتند و به زندان انداختند از جمله آنها «میرزا حسینعلی نوری» بود که وقتی مطلع شد که تحت تعقیب حکومت است با کمال شجاعت و صراحت به سفارت روس پناهنده شد که شرحش را در صفحات آتیه با مدارک آن خواهید خواند.

بالاخره علی رغم کوشش های دست های مرموز صدراعظم وقت و سفیر روس از ترس رقیب سرسخت خود (سفیر انگلیس) مجبور شدند میرزا حسینعلی نوری را به عنوان امانت خود به دولت ایران تحویل دهند، بالاخره او به زندان رفت ولی باز هم از حمایت اجانب برخوردار بود، پس از مختصر زمانی به دستیاری سفیر روس از زندان آزاد گردید و با نماینده آن سفارتخانه به بغداد سفر کرد پس از مدتی از بغداد به سلیمانیه رفت و به نام درویش محمد مدتی در آن نقاط بود در این مدت از اساتید خود تعلیمات جدیدی را در محل نامعلومی فرا می گرفته است، پس از دو سال به بغداد مراجعت نمود و در این هنگام بین او و برادرش «میرزا یحیی» که از طرف باب به جانشینی انتخاب شده بود، نزاع در گرفت و به خاطر بازگرفتن این مقام از برادر، از هیچ نوع دسیسه ای فروگذار نکرد تا آنجا که برادر خود را متهم داشت که در حرم میرزا علیمحمد شیرازی تصرف نموده و سپس او را وقف دیگران قرار داده است. (۱- کتاب بدیع صفحه ۳۷۹)

در اثر کشمکشها و تنبھکاری هایی که انجام می داد دولت عثمانی وی را از بغداد به ادرنه روانه کرد.

دامنه اختلافات بالا گرفت و منجر به اغتشاشاتی گردید، بالاخره دولت عثمانی صلاح چنین دید که برای جلوگیری از بلوا بین دو برادر را جدایی بیندازد لذا میرزا حسینعلی و خانواده او را به اتفاق سه نفر از پیروان یحیی به عکا و برادرش میرزا یحیی را با چند نفر از هواخواهان میرزا حسینعلی به قبرس فرستاد. پیروان حسینعلی مریدان میرزا یحیی را در عکا کشتند. (۲- قرن بدیع قسمت دوم صفحه ۲۴۵)

میرزا پس از اینکه با نیرنگ بازی های خود، حریف را از میدان به دربرد. مقام جانشینی باب را برای خود زیننده نیافت و لذا ابتدا ادعای پیامبری و سپس الوهیت نمود، در آن هنگام بازار خدایی رواج پیدا کرده بود و هر که از پیروان صبح از خانه بیرون می آمد هوس خدایی می کرد. به خاطر همین موضوع بود که جناب نبیل زرنندی او را نصیحت کرده و می گوید:

خلق گویند خدایی و من اندر غضب آیم

پرده برداشته میسند به خود ننگ خدایی

\* \* \*

او هم نصیحت را بجان و دل قبول کرده و در قصیده عزورقافیه چنین ابراز داشت.

کل الالوه من رشح امری تألهت      کل الربوب من طفح حکمی تربت

(۱- < مکاتیب عبدالبهاء > جلد ۲ صفحه ۲۵۵)

\* \* \*

یعنی تمام خدایان از ترشح امر من خدا شدند و همه پروردگاران از دمیدن حکم من پروردگار گردیدند.

میرزا حسینعلی کتابی بنام ایقان نوشته که در آن آیات قرآنی و روایات اسلامی را برای اثبات موقعیت باب آورده است ولی تا آنجا که دستش رسیده از دزدی و تحریف و جعل و تزویر در آیات روایات کوتاهی نکرده است.

مثلا آیه ۲۱۰ سوره بقره «هل ينظرون الا ان ياتيهم الله في ظلل من الغمام» را در دو جا ترجمه بصورت يوم ياتي الله في ظلل من الغمام نقل کرده است. (۱- ايقان چاپ اول که دارای ۱۵۷ صفحه است) اما پیروان هنگامی که دیدند افتضاح است در چاپ های بعدی کتاب خدای خود را تغییر دادند و صحیح آن را نوشتند، هم چنین به دنبال روایتی جمله «یظهر بآثار مثل القرآن» را جعل و به جای جمله حقیقی روایت «اما من محمد فالخروج بالسيف» را آورده است.

به طور خلاصه این کتاب مجموعه خدعه ها و نیرنگ ها و خیانت های میرزا است و سرلوحه آثاری از پیروان نظیر فرائد میرزا ابوالفضل می باشد از طرفی مطالبش به طور کلی بی اساس و غیر قابل قبول است.

کتاب دیگری بنام «اقدس» بخواهدش پیروان نوشته که کتاب شرع و احکام جدید او است و از برای اصلاح اجتماع در قرن بیستم مطالب عجیب و غریبی دارد مثلا دستور می دهد که برای جلوگیری از دزدی دفعه اول تبعید و دفعه دوم حبس و دفعه سوم داغی بر پیشانی دزد بگذارند تا مردم او را بشناسند و خلاصه با این حکم دزدی با سابقه و رسمی برای اجتماع تهیه می کنند زیرا برای دفعات بعد حکمی ندارند.

ارزش ناموس اشخاص را ۹ مثقال طلا معین کرده اند زیرا جریمه زنا را ۹ مثقال طلا که هر مثقال آن هم ۱۹ نخود است قرار داده اند و ارزش خانه یک فرد انسان را مساوی یک انسان دانسته است. دستور می دهد اگر کسی خانه ای را آتش زد خود او را باید آتش بزیند (کتاب اقدس) و بالاخره چون دید از عهده قانون گذاری بر نمی آید و احکام دیگری اگر بیاورد بیشتر رسوا خواهد شد لذا تدبیری اندیشیده و برای قانون گذاری دستور داده است که بیت العدلی در آینده تشکیل شود و ریاست آن با «ولی امر الله» باشد، ترتیب انتخاب اعضای آن هم باید به سبک پارلمان یکی از کشورهای اروپایی بخصوص انگلستان انجام پذیرد. (۱- ۹۴۳ جلد دوم رحیق مختوم)

بلاخره وی در عکا مرد و دستگاہی هم که از او حمایت می نمود (۲- روسیه تزاری که سال ۱۲۹۶ هـ ش منقرض شد) از بیخ و بن برافزاده ولذا جانشین وی عباس افندی برای ادامه عملیات استعماری و جاسوسی خود در تحت حمایت و فرمان دولت انگلیس قرار گرفت. عباس در جنگ بین الملل اول برای تجزیه دولت عثمانی به قوای انگلستان کمک های شایانی نمود و در اثر جاسوسی هایی که برای آن دولت کرده بود، مورد سوءظن دولت عثمانی قرار گرفت تا آنجا که وی را تحت نظر قرار داده و تصمیم به اعدام او داشتند ولیکن بلافاصله در سایه حمایت دولت انگلستان قرار گرفت، و بلاخره از ژرژ پنجم پادشاه انگلستان توسط «ژنرال الن بی» لقب سر دریافت داشت.

عباس نیز به پیروی از پدر بزرگوارش با برادر خود غصن اکبر شروع به مخالفت نمود و بلاخره سبب تفرقه دیگری در این امر گردید و برخلاف مضمون وصیتنامه پدرش وی را از جانشینی خویش محروم کرد و در لوح وصایا که در آخر عمرش نگاشته، نوه دختری خود را بنام «شوقی افندی» به جانشینی خویش انتخاب نموده است ولیکن به عقیده عده زیادی از بهائیان این وصیت نامه نیز ساختگی می باشد، زیرا که مادر شوقی آن راجهت جانشینی فرزندش جعل نموده است.

در زمان «عباس عبدالبهاء» مرام بهائیت به صورت پنهانی در میان پیروان بود و طرفداران وی به هیچ وجه جرأت اظهار و آشکار نمودن آن را نداشتند و همگی مقید بودند که برای حفظ ظاهر، دستورات اسلامی را به نحو اتم انجام دهند و لذا خود ایشان هم تا آخر عمر روزها برای اقامه جماعت به مسجد می رفتند و خود را به صورت فرد مسلمان جلوه می دادند اما در مقابل از مهم ترین دستورات پدر خود هم سرباز می زدند و برای یکبار هم که شده نماز ۹ رکعتی را که پدرش واجب کرده بود، نخوانده اند تا اقل پیروان ایشان طرز برگزاری نماز دین قرن اتم را یاد داشته باشند. (۱- ای ثابت بر پیمان در خصوص صلوه تسع رکعات سوال فرموده اید آن صلوه با کتبی از آثار در دست ناقضان گرفتار تا کی حضرت پروردگار یوسف رحمانی را از چاه تاریک و تار بدر آرد. کتاب گنجینه حدود واحکام نقل از عبدالبهاء عباس صفحه ۳۲)



بالاخره پس از مرگ وی جناب شوقی افندی که او را ملقب به ولی امر الله کرده بودند به جایش نشست وی جوانی فرنگی مآب بود وزن آمریکایی داشت. بیشتر ایام عمر خود را مشغول با تفریح و عیاشی در شهرهای اروپا می گذراند و به همه چیز شباهت داشت جز به یک شخص روحانی و یا یک پیشوا حتی یک لیدر حزبی و رفتار او سبب شد که گروهی از بهائیان که از نزدیک در تماس بودند نتوانستند رهبریش را بپذیرند و لذا انشعابات دیگر در این مرام پدید آمد.

بد نیست بدانیم جناب عباس دو پیشگویی درباره شوقی نموده بودند که هر دو آنها پوچ از آب درآمد، یکی راجع تشکیل بیت العدل در زمان ولی امر یعنی شوقی که نتوانست آن را تشکیل دهد و دوم راجع به مقام ولایت امر که باید پس از شوقی در نسل وی قرار گیرد و عجیب آن که او فرزندی پیدا نکرد.

شوقی در سال ۱۳۳۶ در لندن به مرض انفولانزا در گذشت و اکنون بهائیت تحت نظر هیئتی بنام ایادی امر الله مرکب از ۹ نفر به ریاست زن آمریکایی شوقی اداره می گردد. در اردیبهشت ۱۳۴۲ پس از گذشتن بیش از یک قرن مجلسی به عنوان کنگره بین المللی بهایی! تشکیل دادند. و در این مجلس ۹ نفر را برای بیت العدل جهت وضع بقیه احکام و اداره امور انتخاب کردند که سه نفر آنها ایرانی هستند.

بهائیان گمان می بردند که با تشکیل این جلسه در لندن موقعیتی در اجتماع جهانی پیدا خواهند کرد ولی پس از صرف بودجه هنگفتی که از دستبرد ثروت عمومی کشور ایران تأمین شده بود، فهمیدند که در دنیا محلی از اعراب ندارند و امر بر بانیان این خیمه شب بازی مشتبه نمی گردد.

پس از تشکیل بیت العدل عده ای که آن را مخالف با دستورات جناب میرزا و عباس دیدند از فرمان این دستگاه نیز سرباز زده و براختلافات داخلی افزودند.

خلاصه این بود شمه ای از تاریخ و احکام و مطالب رهبران این جمعیت که برای راهنمایی و هدایت بشر آمده اند!! در کتاب هایی که برای پیروان نوشته اند و دور از چشم منقذین انتشار می دهند، چند موضوع مهم جلب توجه می کند که از این قرار است:

- ۱- حتی استدلال درست و منطقی در تمام کتابها نمی توان یافت.
- ۲- مطالب منقوله از کتب دیگران که به عنوان استدلال و یا شاهد آورده اند به خصوص قرآن و روایات اسلامی بیشتر تحریف شده و به هیچ وجه رعایت امانت را ننموده اند.
- ۳- مطالب ضدونقیض در کتاب هاب ایشان به فراوانی دیده می شود. اکنون برای روشن شدن وضع سیاسی و علل سیاسی پیدایش آنان توجه شما را به مقاله بعدی جلب می نماید.



## پرنس دالگورکی

هنگامی که دوران دبیرستان را می گذرانیدم و در ضمن از خواندن نوشته های گوناگون درس ها می آموختم، روزی جزوهای به دستم رسید، آنرا با کنجکاوی خواندم و از نابسامانی هایی که فردی بیگانه برای ملتی به وجود آورده بود در شگفت شدم. این نوشته یادداشتهایی از یک سفیر خارجی به نام «کینیاز (شاهزاده) دالگورکی» بود که برنامه کار خود را در آن به نگارش درآورده بود. من که جوان بودم به سختی می توانستم باور کنم که مردی با این نقشه های عجیب ابتکاری آیینی را پی ریزی بنماید و گروهی بدان دل ببندند. در مقدمه آن نوشته بود که یادداشت های مذکور اثر یک جاسوس روسیه تزاری می باشد که در مجله شرق ارگان کمیسر خارجی شوروی در شماره های سال های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ چاپ و سپس به فارسی ترجمه و در اختیار ایرانیان گذاشته شده است.

گرچه موضوع فوق کاملا صحیح بود و در اصالت آن هیچ گونه تردیدی نمی توان داشت ولیکن برای من دسترسی بدان مجلات کاری بس مشکل بود، روزها سپری شد و همواره موضوع را بخاطر می داشتم و در عین حال با تردید بدان می اندیشیدم.

بعدها برای من روشن شد که آیین ساختگی بهائیت فقط بخاطر گمراهی و تفرقه بین افراد این مملکت پی ریزی شده است و درباره این موضوع دلایل بسیاری یافتیم ولی باز هم در این فکر بودم که برهان محکمی برای اصالت این نوشته بدست آوردم.

خوشبختانه اخیرا بدین هدف نائل شده و تصریحات بسیار جامعی از کتابهای این فرقه یافتیم که مدرجات یادداشتها را تأیید می نمایند و بر آن شدم که در دسترس خوانندگان گرامی بگذارم.

امید است که با چشمی باز حقایق را نگریسته و به دنبال هر آنچه نام آن را مذهب و یا دین گذاردند، نرویم.

اکنون توجه شما را به مطالب تاریخی ذیل جلب می نمایم:

روزگاری که کشور ایران سرزمینی پهناور بود و ملتی یک دل و هم پیمان داشت، همسایگان با نظری تند و ترسناک بدان می نگریستند و همواره در اندیشه بودند تا این یگانگی را از بین ببرند، شاید روزی در این گیرودار از درآمدهای سرشار وی جیبی پرکنند، جنگهای ایران و روسیه تزاری با اینکه در انتها با شکست ایرانیان خاتمه پیدا کرد ولیکن بدانها نشان داد که قیام ملت ایران را که از وحدت و احترام آنان به رهبران دینی سرچشمه می گرفت، کوچک نتوان شمرد. بر آن شدند تا به هر وسیله که ممکن است در آن رخنه کرده و سبب انشعاب و دو دستگی آنان گردند.

شکست ایرانیان در جنگها و عهده نامه های ترکمان چای و گلستان، راه را برای جاسوسان دولت تزاری آماده نمود.

استعمارگران می خواستند ایران و بقیه کشورهای اسلامی را تحت سیطره ضعف دستگاه های دولتی، تنها نیرویی که در مقابل آنان ایستادگی می کرد عقاید و همبستگی مسلمانان بود که همچون دژی محکم، غیر قابل شکست جلوه می نمود.

برای فتح این دژ محکم برنامه ای عجیب در نظر گرفتند و خواستند این سد را بشکنند، وسیله ای جز این نبود که از راه ایمان بدر آیند و ایمان را برباد دهند.

همچنانکه در این جزوه خواهید خواند عملیات وحشتناک و عجیب خود را شروع نموده و بر اثر آن رخنه ای بس بیرگ به وجود آوردند، کشمکشهای داخلی، ضعف ایمان، نفاق، دودستگی، انحراف، جزیی از برنامه اولیه آنان بود که می خواستند در کشورهای اسلامی به وجود آوردند و خلاصه قدرت مذهب را از راه مذهب سازی از بین ببرند.

جای بسی خوشوقتی است که مرور زمان حقایق را آنچنان که باید و شاید به طور کامل به ما نشان داده است و اکنون با قاطعیت می توان گفت دستهای سیاسی روز، دینهای قرن اتم را به وجود آورده اند.

رساله کینیازدالگورکی منتشر کردید و حقایقی را که جز شرکاء این کمپانی دین سازی، دیگران اطلاعی نداشتند بی پرده روشن ساخت، اما دستهای مرموز بلافاصله از آستین به درآمده آنان که می کوشیدند تا آب را گل آلود نموده و ماهی گیرند و حقایق را همیشه وارونه جلوه دهند بر رد آن سخن ها گفته و نوشته ها نوشتند تا بدانجا که «عباس علوی» مبلغ معروف در کتاب خود منکر وجود شخصی به نام کینیازدالگورکی گردید، غافل از آنکه جلوی این سیل را با بیان نتوان گرفت و با گل خورشید را نتوان اندود. این تنها نوشته های کینیازدالگورکی نبود که رابطه سری دین سازان قرن اتم یعنی «آقای میرزا علی محمد باب شیرازی» (نقطه اولی) و جناب «میرزا حسینعلی نوری مازندرانی» (بهاءالله) را با دربار کشور روسیه تزاری بر ملا می داشت، جامعه بهائیت نیز بدان اقرار و اعتراف نمود و اگر باور ندارید، اینک از کتابهای آنها بخوانید و داوری کنید.

آقای «عبدالحمید اشراق خاوری» بزرگ مبلغ حزب بهائی در کتاب «تلخیص تاریخ زرنندی» در صفحه ۵۳۳ پس از بیان وقایع قتل باب چنین می نگارد:

«... قنسول روس در تبریز با نقاشی ماهر به کنار خندق رفته و نقشه آن دو جسد مطهر را در کنار خندق افتاده بود، برداشت».

جناب عباس افندی (عبدالبهاء) در کتاب «مقاله سیاح صفحه ۴۹ می گوید:  
 > ... روز ثانی قنسول روس با نقاش حاضر شد و نقش آن دو جسد را به وضعی که در کنار  
 خندق افتاده بود، برداشت.

این موضوع خود نشان می دهد که قنسول روس کاملاً ناظر جریان بوده و کوچکترین پیش  
 آمد را به اطلاع دستگاه گرداننده تفرقه مذهبی می رسانیده است و گرنه بسیار بی معنی  
 است که سفیر خارجی نسبت به یک نفر محکوم به اعدام و یا جسد اعدام شده این چنین  
 رفتار نماید.

روزگار گذشت و باب کشته شد و بایبان به بهانه قتل باب نقشه ترور شاه وقت یعنی  
 ناصرالدین شاه را کشیدند و در نیاوران به وی حمله کردند از قضا تیر به خطا رفت  
 و جنایتکاران به دام افتادند، ضارب را به بلافاصله کشتند و همدستان وی را دستگیر نمودند،  
 پس از تحقیقات معلوم شد که آنان از دسته بایبان هستند و لذا بقیه را تحت پیگرد قانونی  
 قرار داده اند.

در این هنگام به طوریکه از کتاب «قرن بدیع» قسمت دوم تالیف جناب شوقی افندی (ولی  
 امرالله! که در سال ۱۳۳۶ شمسی در لندن درگذشت) صفحه ۳۲ برمی آید آقای میرزا  
 حسینعلی نوری که متهم به توطئه چینی برای قتل شاه وقت بود در لواسان به عنوان  
 میهمانی به منزل صدراعظم رفته بود.

این موضوع وهم چنین شواهد دیگری نشان میدهد که صدراعظم همشهری آقای بهاء  
 الله، به وسیله مشارالیه با سفیر روس تزاری تماس داشته و بالاخره او هم همچون میرزا  
 حسینعلی، آلتی برای انجام مقاصد دولت تزاری بوده است، بنا به گفته دو کتاب تلخیص  
 تاریخ نبیل زرنندی تالیف آقای اشراق خاوری و قرن بدیع تالیف جناب شوقی ایشان لواسان  
 را به مقصد نیاوران مقر اردوی سلطنتی ولیکن در حقیقت به عزم رفتن به سفارت روس در  
 زرگنده ترک کرد و خلاصه چون خطر جانی در پیش بود به سفارت روس تزاری پناهنده  
 شد. در کتاب تلخیص تاریخ نبیل زرنندی صفحه ۶۳۰ سطر می گوید:

... در بین راه به سفارت روس که در زرگنده نزدیک نیاوران بود رسیده میرزا مجید منشی سفارت روس از آن حضرت مهمانی کرد و پذیرائی نمود، جمعی از خادمین حاجی علیخان حاجب الدوله، حضرت بهاء الله را شناختند و او را از توقف حضرت بهاء الله در منزل منشی سفارت روس آگاه ساختند.

اما ایشان که به منزل شوهر همشیره خود رفته بود از منزل سفیر روس سردر آوردند. بد نیست در اینجا بدانید که این سفیر روس همان آقای کینیازدالگورکی می باشد که مبلغان در هنگام صحبت و جناب عباس علوی در نوشته خود او را وجودی ساختگی قلمداد کرده و می کنند.

خوب است هم اکنون جناب ایشان سراز خاک بردارند و صفحه ۳۳ قرن بدیع قسمت دوم تألیف آقای شوقی افندی (نوه دختری بهاء الله) را مطالعه نمایند، آنجا که می نویسد:

...روز بعد با نهایت متانت و خونسردی به جانب نیاوران مقر اردوی سلطنتی رهسپار شدند، در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیره مبارک که در خدمت سفیر پرنس دالگورکی Dalgoroki Prinse سمت منشی گری داشت آن حضرت را ملاقات و ایشان را به منزل خویش که متصل به خانه سفیر بود، رهبری و دعوت نمود آدمهای حاجی علیخان حاجب الدوله چون از ورود آن حضرت با خبر شدند موضوع را به مشارالیه اطلاع دادند و او مراتب را شخصا به عرض شاه رسانید.

اینجاست که شاه وقت حس می کند که در زیر این کاسه نیم کاسه ای می باشد و دولت خارجی هم در این زمینه دست دارد و بسیار متعجب می گردد. برای تعقیب و دستگیری متهمین شروع به فعالیت می نماید، غافل از آنکه آقای میرزا حسینعلی ان چنان وابستگی به دستگاه دولت استعماری دارد که گویا تبعه آن کشور است و بلکه مهمتر از همه جزو

امانات کشور روسیه تزاری محسوب می گردد. خوبست توجه کنید: عده ای برای ترور شاه وقت نقشه کشیدند و پس از انجام آن دستگیر شدند، دولت خارجی روی چه عنوانی می تواند یک فرد متهم را نزد خود نگاه داشته و در تحت حمایت خویش قرار دهد و پس از تسلیم تازه امانت خود بداند؟ آیا این تصریحات مؤید رابطه های سری وی با آقای کینیازدالگورکی نیست؟

در صفحه ۶۳۱ تلخیص نبیل زرندی به دنباله مطلبی که قبلا نقل گردیده می نویسد:

› ( ناصرالدین شاه ) ... فوراً مأموری فرستاد تا حضرت بهاء الله را از سفارت روس تحویل گرفته نزد شاه بیاورد، سفیر روس از تسلیم حضرت بهاء الله به مأمور شاه امتناع ورزید و به آن حضرت گفت که منزل صدراعظم بروید و کاغذی به صدر اعظم نوشت که باید حضرت بهاء الله را از طرف من پذیرایی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمایی و اگر آسیبی به بهاء الله برسد حادثه رخ دهد شخص تو مسئول سفارت روس خواهی بود.

لازم است یک بار دیگر مطالب مذکور را با دقت بخوانید و از خود پرسید:

(۱) پناهندگی به سفارت روس!!

(۲) پرنس دالگورکی سفیر دولت روس!!

(۳) تعجب شاه از پناهندگی وی!!

(۴) امتناع سفیر از تسلیم میرزا حسینعلی به فرستادگان شاه!!

(۵) رابطه وی با صدراعظم و نامه او!!

(۶) بهاء الله یا امانت دولت روس!!

آیا اینها را می توان شوخی فرض کرد؟ آیا جز این است که اسرار رابطه پنهانی وی را با سفیر روس روشن می نماید و نشان می دهد که ایشان هم مزدور بیگانه بوده اند. جناب شوقی افندی ولی امرالله در کتاب *God Passes By* که به فارسی ترجمه شده و نام آن را قرن بدیع گذارده اند، در صفحه ۳۳ (قسمت دوم) به دنبال فرازی که نقل شده مطالب فوق را تأیید نموده است که اینک عیناً ذکر می شود:

«... شاه از استماع این خبر غرق دریای تعجب و حیرت شد و معتمدین مخصوص به سفارت فرستاد تا آن وجود مقدس را که به دخالت در این حادثه متهم داشته بودند تحویل گرفته، نزد شاه بیاورد سفیر روس از تسلیم حضرت بهاءالله امتناع ورزید و از هیکل مبارک تقاضا نمود که به خانه صدراعظم تشریف ببرند، ضمناً از مشارالیه به طور صریح و رسمی خواستار گردیدند، امانتی را که دولت روس به وی می سپارد، در حفظ و حراست او بکوشد».

اگر به جمله آخر این فراز خوب دقت کنید دریافت خواهید نمود که این تنها شخص آقای سفیر روس نبود که از حضرت بهاءالله پشتیبانی می نمود بلکه دولت روس تزاری انجام این امر را به عهده گرفته بود و آقای بهاءالله را از آن خود می دانست، حق هم داشت زیرا کمتر کسی پیدا می شد که وجدان خود را به کشور بیگانه ای به فروشد و در مقابل دریافت مبلغی، اختلافات و کشمکش و خونریزی به کشور خود هدیه کند اگر دولت روس از وی حمایت نمی کرد و او هم مانند همدستان دیگر کشته می شد، استعمارگران نمی توانستند چنین آلت دستی را از نو پیدا کرده و تربیت کنند، حال که آقای میرزا حسینعلی به زندان افتاده بود بیگانگان برای آزادی وی دست اندرکار شدند، کینیازدالگورکی همواره مراقب اوضاع و احوال بود و از کوچک ترین فرصت برای استخلاص وی استفاده می نمود. در صفحه ۶۵۰ کتاب تلخیص تاریخ نبیل زرنندی می گوید:

«قنسول روس که از دور و نزدیک مراقب احوال بود و از گرفتاری حضرت بهاءالله خبر داشت پیغامی شدید به صدراعظم فرستاد و از او خواست که با حضور نماینده قنسول روس و حکومت ایران تحقیقات کامل درباره حضرت بهاءالله به عمل آید و شرح اقدامات و سؤال و جوابها که به وسیله نمایندگان به عمل می آید در ورقه ای نگاشته شود و حکم نهایی درباره آن محبوس بزرگوار اظهار گردد. صدر اعظم بنمایند قنسول وعده داد و گفت در آتیه نزدیکی به این کار اقدام خواهد کرد و آن گاه وقتی معین نمود که نماینده قنسول روس با حاجب الدوله و نماینده دولت سیاه چال بروند، مقدمتاً جناب عظیم را طلب داشتند



واز محرک اصلی ورئیس واقعی سؤال کردند، جناب عظیم گفتند: رئیس بایه همان سید باب بود که او را در تبریز مصلوب ساختید، من خودم این خیال را مدتها است در سرداشتم که انتقام باب را بگیرم، محرک اصلی خود من هستم اما صادق تبریزی که شاه را از اسب کشید، شاگرد شیرینی فروشی بیش نبود که شیرینی می ساخت و می فروخت و دو سال بود که نوکر من بود و خواست که انتقام مولای خود را بگیرد ولی موفق نشد چون این اقرار را از عظیم شنیدند قنصل و نماینده حکومت اقرار او را نوشته به میرزا آقا خان خبر دادند و در نتیجه حضرت بهاء الله از حبس خلاص شدند.

وعینا موضوع استخلاص آقای میرزا حسینعلی به وسیله دالگورکی در کتاب قرن بدیع (قسمت دوم) تأیید شده است. در صفحه ۸۳ می نویسد:

«از یک طرف وساطت و دخالت پرنس دالگورکی سفیر روس در ایران که به جمیع وسایل در آزادی حضرت بهاء الله بکوشید و در اثبات بی گناهی آن مظلوم آفای سعی مشکور مبذول داشت و از طرف دیگر اقرار و اعتراف رسمی ملا شیخ علی ترشیزی ملقب به عظیم که در زندان حضور حاجب الدوله و مترجم سفارت روس، برائت حضرت بهاء الله را تأیید و به صراحت دخالت و شرکت خویش را در حادثه رمی شاه اظهار نمود.»

«دکتر اسلمونت» در «کتاب بهاء الله و عصر جدید» صفحه ۴۴ می گوید:

«... و چون حقیقت حال آشکار شد برائت حضرت بهاء الله از این تهمت ثابت گشت که ابداً در واقعه شاه ذی مدخل نبوده اند و سفیر روس به برائت ایشان شهادت داد...»

واقعا که چه شاهد عادل هم داشته اند!!

با توجه به مفاد عهده نامه های ترکمن چای و گلستان، دولت روسیه قرار گذاشت که با تبعه آن دولت مقررات کاپیتولاسیون رفتار شود و بنابراین مقررات، هر یک از طرفین دعوی تبعه کشور روسیه باشد باید محاکمه در حضور نماینده دولت روس انجام گردد. مجموعه

مطالب فوق نشان می دهد که برطبق مقررات کاپیتولاسیون با آقای میرزا حسینعلی نوری رفتار شده است، گویا ایشان هم تبعه رسمی دولت روس بوده اند و چه خوب گفته اند: خدایا زین معما پرده بردار!!!

اکنون که رابطه بهاءالله با آقای کینیاز دالگورکی برای دولت ایران و شاه وقت آفتابی شده بود دیگر دولت روس نمی تواند از وجود شخص بهاء الله در ایران برای ادامه برنامه خود استفاده نماید و از طرفی اگر ایشان در ایران می ماند ممکن بود به دست مسلمانان کشته شود و از همه مهمتر مادر ناصرالدین شاه «مهد علیا» بهاء الله را مقصر اصلی می دانست. این چند موضوع سبب شد که جناب سفیر نقشه دیگری بریزد. مقدمات اعزام وی را به جانب دیگر فراهم ساخت و با وسایلی آن چنان صحنه سازی نمود که میرزا حسینعلی از ایران تبعید گردد تا در خارج بهتر بتواند به وسیله آن وجود نازنین به هدفهای خویش نایل شود. در صفحه ۶۵۷ کتاب «نبیل زرنندی» چنین نگاشته شده است:

«حکومت ایران بعد از مشورت به حضرت بهاء الله امر کرد تا یک ماه دیگر ایران را ترک نمایند و به بغداد سفر کنند. قنصل روس چون این خبر شنید از حضرت بهاء الله تقاضا کرد که به روسیه بروند، دولت روس از آن حضرت پذیرایی خواهد نمود. حضرت بهاء الله قبول فرمودند و توجه به عراق را ترجیح دادند در روز اول ماه ربیع الثانی ۱۲۶۹ هجری به بغداد عزیمت فرمودند، مأمورین دولت ایران و نمایندگان قنصل روس تا بغداد با حضرتش همراه بودند.»

در صفحه ۸۶ کتاب «قرن بدیع» قسمت دوم می نویسد:

«سفیر روس چون از فرمان سلطانی استحضار یافت و برمدلول آن مطلع گردید از ساحت مبارک استدعا نمود اجازه فرمایند آن حضرت را تحت حمایت و مراقبت دولت متبوعه خویش وارد و وسایل حرکت وجود اقدس را به خاک روس فراهم سازد.»

قنسول روس نماینده ای می گمارد که همراه بهاء الله به بغداد برود تا در همه حال در حفظ و حمایت وی بو ده باشد. خود بهاء الله این مطلب را در بسیاری از موارد من جمله کتاب «اشراقات» صفحه ۱۵۳ سطر ۱۵ تصریح و تأیید می نماید:

«این مظلوم از ارض طا (۱- ارض طا در نوشته های باب و بهاء به بمعنی شهر طهران می باشد و این سبک نگارش از شاهکارهای ادبی این دو خدای قرن ام است!!) به امر حضرت سلطان به عراق عرب توجه نمود و از سفارت ایران و روس هر دو ملتزم رکاب بودند.»

در صفحه ۱۵۵ «اشراقات» می گوید:

«خرجنا مت الوطن ومعنا فرسان من جانب الدوله العلیه الایرانیه ودوله الروس الی ان وردنا العراق العزه والاقتدار!؟»



## تشکر از پرنس دالگورکی

جناب بهاء به خاطر اقدامات سفیر، الواحی نازل کرده و تشکرات خود را اظهار داشته اند. یعنی در حقیقت ایشان که در کتابهای خویش به صراحت خود را پروردگار جهانیان و بلکه بالاتر، خدا آفرین می دانند. (\* ۱- در کتاب «مکاتیب عبدالبهاء» جلد دوم صفحه ۲۵۵ از بهاء الله شعر زیر را نقل می نماید، و ص ۲۱۱ آثار قلم اعلی جلد ۳

کل الالوه من رشح امری تالھت      کل الربوب من طفح حکمی تربت

تمام خدایان از ترشح امر من خدا شدند و تمام پروردگاران از دمیدن حکم من پروردگار گردیدند. (\* خود را رهین منت آقای کینیاز دالگورکی که جناب خدا را از زندان بشر نجات داده است می شمرند.

آقای بهاء در کتاب، «مبین» صفحه ۵۷ در ضمن ادعای خدایی ارتباط خود را با سفیر اقرار نموده و تشکرات قلبی خویش را نسبت به پادشاه اهداء می نمایند:

«یا ملک الروس ان استمع نداء الله الملك القدوس ثم اقبل الى الفردوس المقر الذی فيه استقر من سمي بالاسماء الحسنی بین ملاء الاعلی وفي ملکوت الانشاء باسم الله البهی الا بهی ایاک ان یحجیک هو یک عن التوجه الی وجه ربک الرحمن الرحیم، انا سمعنا ما نادیت به مولیک فی نجویک لذا هاج هرف عنایتی وماج بحر رحمتی واجبناک بالحق ان ربک لهو العلیم الحکیم، قد نصرنی احد سفرائک اذ کنت فی الجسن تحت السلاسل والاعلال بذلک کتب الله لک مقاما لم یحط به علم احد الا هو ایاک ان تبدل هذا المقام العظیم».

یعنی: ای پادشاه روس ندای خداوند ملک قدوس را بشنو (یعنی میرزا بهاء) و به سوی بهشت بشتاب، آنجایی که در آن ساکن شده است کسی که در بین ملاء بالا به اسماء حسنی نامیده شده و در ملکوت انشاء به نام خداوند روشنی روشنیه نام یافته است (یعنی شهر عکا مسکن آخدا) مبدا این که هوای نفست تو را از توجه به سوی خداوند بخشاینده مهربانت باز دارد. ما شنیدیم آنچه را در پنهانی با مولای خود گفتی ولذا نسیم عنایت و لطف من به هیجان آمد و دریای رحمت به موج افتاد تو را به حق جواب دادیم به درستی که خدای تو دانا و حکیم است. به تحقیق یکی از سفیرانت مرا یاری کرد هنگامی که در زندان اسیر غل و زنجیر بودم برای این کار خداوند برای تو! مقامی را نوشته است که علم هیچ کس بدان احاطه ندارد مبدا این مقام را از دست دهی.

جملهٔ اخیر نشان می دهد که جناب سفیر واسطه ای بیش نبود، و به دستور پادشاه روس از میرزا حسینعلی طرفداری نموده است.

در کتاب «قرن بدیع» (قسمت دوم) صفحه ۸۶ می گوید:

«در سنین بعد در لوحی که به افتخار امپراطور روس نیکلاویچ الکساندر دوم نازل شده آن وجود مبارک عمل سفیر را تقدیر و بیاناتی بدین مضمون می فرماید: قوله جل جلاله قد

نصرنی احد سفرائک اذ کنت فی سجن الطاء تحت السلاسل و الاغلال بذلک کتب الله لک المقام العظیم، ونیز در مقام دیگر می فرماید: «ایامی که این مظلوم در سجن امیر سلاسل و اغلال بود، سفیر دولت بهیه ایده الله تبارک و تعالی نهایت اهتمام در اسختلاص این عبد مبذول داشت و مکرر اجازه خروج از سجن صادر گردید ولی پاره ای از علمای مدینه در اثر پافشاری و مساعی موفور حضرت سفیر استخلاص حاصل گردید. اعلی حضرت امپراطور دولت بهیه روس ایده الله تبارک در تعالی حفظ و حمایت خویش را فی سبیل الله مبذول داشت و این معنی علت حسد و بغضای جهلای ارض گردید.»

آفرین بر اخلاص اعلی حضرت امپراطوری و جناب سفیر!!

روزگار گذشت و برخلاف دعاها و پیش بینی های بهاء دولت تزاری روس اقتدار و عظمت خود را از دست داد، اینک وقت آن است که ارباب دیگری را در نظر گیرند و در زیر پرچم وی خدمت نمایند، دوران آقای بهاء سپری گردید، مقرر وی جزو کشورهای بود که انگلستان می خواست مستعمره خود نماید بالاخره به کمک ایادی خود که من جمله جناب عبدالبها عباس افندی بودند فلسطین را تحت سیطره خود قرار داد و در مقابل خدماتی که این جناب پیشوای اول بهائیان به آن دولت نمودند، لقب سر دریافت داشتند.

در کتاب «قرن بدیع» قسمت سوم به طوری که شوقی ربانی درباره جریانات پس از مرگ عبدالبها در صفحه ۳۲۱ می نویسد:

«وزیر مستعمرات حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان متسر وینستون چرچیل به مجرد انتشار این خبر پیامی تلگرافی به مندوب سامی فلسطین سر هربرت ساموئل صادر و از معظم له تقاضا نمود مراتب هم دردی و تسلیت حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان را به جامعه بهائی ابلاغ نماید و مندوب سامی مصر و ایکونت النبی نیز مراتب تعزیت و تسلیت خویش را به وسیله مندوب سامی فلسطین بدین مضمون اعلام نمود» به بازماندگان فقید سر عبدالبها عباس افندی و جامعه بهایی تسلیت صمیمانه مرا به مناسبت فقدان قائد جلیل القدر شان ابلاغ نمایم.»

به قول آقای عبدالحسین آیتی، دینی ساختند و پری را از بیگانه گرفتند و مسلما باید جوایز بیشتری هم از دولت بگیرند.

او کسی بود که به کشورهای خارجی می رفت و خود را نماینده ملت ایران به حساب می آورد و در آنجا منابع ثروت این سرزمین را به آنها می فروخت و آنان را منجی و مربی کشور ایران می دانست و بالاخره سند بردگی ملتی را بدون وکالت امضا می کرد، باید بیش از این پاداش بگیرد. فکر نکنید این موضوعات از روی عناد و لجاج نوشته شده است. بلکه کتابها و نامه ها و سخنرانی های ایشان بدین مطالب گواهی می دهند، و هم اکنون سند همه آنها ارائه داده می شود.

اینها کسانی بودند که نان را به نرخ روز می خوردند، روزی سر سپرده دولت بهیه روس بودند و مقرری دریافت می داشتند و جالب این است که در تقسیم آن با یکدیگر به نزاع بر می خواستند.

میرزا حسینعلی نوری این مطلب را در کتاب مجموعه «الواح مبارکه» صفحه ۱۵۹ اقرار و اعتراف می نماید:

«قسم به جمال قدوم که اول ضری که بر این غلام وارد شد این بود که قبول شهریه از دولت نمود»

مسلم است که این دولتی که ایشان نوشته اند دولت ایران نبوده است زیرا شاه وقت که او را با اتهام توطئه قتل خویش به زندان فرستاده بود و سپس از ایران تبعید کرده بود تا سالها پس از مرگ وی سلطنت می کرد.

این همان دولت خارجی است که او را از زندان خارج ساخت و به وسیله او به انجام مقاصد خود نایل آمد.

پس از انقراض دولت تزاری هنگامی که آنها در کشور عثمانی بودند تأیید دولت عثمانی و خلافت محمدی را از خدا خواستند و باید دانست که این دعا هم مانند بقیه دعاها اثر معکوس خود را دارد.

جناب «عبدالبهاء عباس افندی» در کتاب «مکاتیب» جلد دوم صفحه ۳۱۲ می فرمایند:

«اللهم الهی اسئلك بتأییداتك الغیبیه وتوفیقاتك الصمدانیه وفیوضاتك الرحمانیه ان تؤیدالدوله العلیه العثمانیه والاخلافه المحمدیه علی التمكن فی الارض! والاستقرار علی العرش... ع ع >

ترجمه: خدایا پروردگارا تأییدات غیبی و توفیقات یکتایی و رحمت و رحیمانه ات را درباره دولت بلند پایه عثمانی و خلافت نبوی آرزو مندم و مسئلت می دارم که قدرتش بر بسط زمین مستقر شود و بر کیان عظمت پایدار گردد (عباس عبدالبهاء)

و در همین هنگام بود که علیه دولت عثمانی و به نفع حکومت انگلستان، مشغول به فعالیت جاسوسی گردیده بود و به همین علت چنانچه از کتاب قرن بدیع جلد سوم برمیآید، حکومت عثمانی فعالیت وی را تحت نظر قرار داد و سپس حکم اعدام وی را صادر نمود ولیکن باز هم این بار همچنانکه در گذشته دولت روس به فریاد پدرش رسید، دولت انگلستان از ایشان پشتیبانی نمود. صفحات ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ کتاب قرن بدیع جلد سوم تألیف جناب شوقی که عینا مطلب آن به نظر خوانندگان محترم می رسد این موضوع را روشن می نماید و هم چنین در صفحه ۲۹۹ جریان لقب ناید هود و اعطاء نشان دولت انگلستان را روشن می نماید ولیکن باید توجه داشت که انگلستان اگر دلش به حال مردم فلسطین سوخته بود که به خاطر خدمات گرانبهای ایشان به مردم آنجا، مراتب احترام و تکریم خویش را به جای آورد آن همه از افراد رادر هنگام تصرف فلسطین و سلب استقلال آن کشور به وادی نیستی نمی فرستاد بلکه خدمات گرانبهای ایشان صرفا در زمینه مهیا نمودن راه برای مستعمره نمودن فلسطین و تشکیل اسرائیل بوده است.

شوقی در کتاب «قرن بدیع» قسمت سوم صفحه ۲۹۶ چنین می نگارد:

در این مقام که ذکر محاربات عمومی جهان و حوادث و وقایع ارض اقدس در بین است بی مناسبت نیست به درج پاره ای از اقدامات و مجهوداتی که هنگام محاصره حیفا نسبت به حفظ حیات قدوة اهل بهاء معمول گردیده مبادرت نمود از جمله احبای انگلستان چون بر خطرات شدید ای که حیات مبارک را تهدید می نمود اطلاع یافتند، بلا درنگ برای تأمین

سلامت آن وجود اقدس اقدامات و مساعی لازمه مبذول داشتند. لرد کرزن (۱- Lord Curzon) لرد کرزن: کسی که با بنیامین کوئین یهودی در تهیه مواد لایحه استعماری سرپرستی فلسطین همکاری داشته است. (سرگذشت فلسطین ۱۱۴) و سایر اعضاء کابینه انگلستان نیز راسا و مستقیما از وضع مخاطره آمیز حیفا استحضار حاصل نمودند از طرف دیگر لرد لامینگتون (۲- Lord Lamington) با ارسال گزارش فوری و مخصوص به وزارت خارجه آن کشور انظار اولیای امور را به شخصیت و اهمیت مقام حضرت عبدالبهاء جلب نمود و چون این گزارش به لرد بالفور (۱- لرد بالفور: کسی که وعده تشکیل حکومت یهود را در فلسطین در سال ۱۹۱۷ به رهبران یهودی انگلیسی داد. «سرگذشت فلسطین ۹۶» وزیر امور خارجه وقت رسید در همان یوم وصول دستور تلگرافی به جنرال النبی سالار سپاه انگلیز در فلسطین صادر و تأکید اکید نمود که «به جمیع قوی در حفظ وصیانت حضرت عبدالبهاء و عائله و دوستان آن حضرت بکوشد» متعاقب آن دستور جنرال النبی تلگرافی پس از فتح حیفا به لندن مخابره و از مصادر امور تقاضا نمود «صحت و سلامت مبارک را به دنیا اعلام نماید» ضمنا فرمانده جبهه حیفا را مأمور ساخت که تصمیمات لازم جهت حفظ جان مبارک اتخاذ و از اجراء نقشه پلید جمال پاشا که طبق اخبار واصله به دایره اطلاعات انگلستان بر آن تصمیم بوده که در صورت تخلیه شهر و عقب نشینی قوای ترک «حضرت عبدالبهاء و عائله مبارکه را در کوه کرمل مصلوب سازد» جلوگیری نماید.

در اثر احتلال قوای فاتح انگلیز به اراضی مقدسه و تصرف آن اراضی از طرف حکومت مذکور مخاطرات عظیمه که مدت شصت و پنج سال حیات پرانوار شارع قدیر و مرکز عهد الهی را احاطه نموده بود زایل گردید سد منیع در پیشرفت امر بدیع برداشته شد و دوره فشار و تضییق سپری گردید قائد امر بهاء و دو بقعه مقدسه نورا از حریت کامل برخوردار شدند و مقدمه شناسایی رسمی تأسیسات امریه در آن صقع جلیل فراهم آمد و از این تاریخ تا صعود مبارک حضرت عبدالبهاء که بیش از سه سال به طول نیانجامید، امر الله در مرکز جهانی خویش اعتبار و حیثیت بیکران حاصل نمود و فعالیت‌های تبلیغی در اقطار مختلفه ارض روبه بسط و توسعه عظیم گذاشت و آثار علو امر الله و سمو کلمه الله در شرق و غرب عالم لائح



وهویدا گردید. (\*۱- باید توجه داشت که این گفته جناب شوقی جمله اغراض آمیزی بیش نیست و اعتبار و حیثیت بیکرانی که در مرکز جهانی خویش حاصل نموده است تا بدان پایه می باشد که ترس شدیدی از شکستن علنی قوانین اسلامی داشتند و مجبور بودند که ظاهراً قوانین اسلامی را مراعات نمایند و در صفحه ۳۱۸ همین کتاب می نویسد که حتی در آخرین جمعه توقف ایشان در جهان، با ضعف فراوان جهت ادای نماز جمعه در مسجد جامع شهر حاضر گردیده اند. در احکام بهائیت مسلماً چنین نمازی آن هم به صورت جماعت وضع نشده است و ایشان برای حفظ ظاهر مجبور بودند که خود را مسلمانی روشن فکر معرفی کنند و از احکام اسلام پیروی نمایند و از طرفی همان طور که از صفحه ۳۲ کتاب گنجینه حدود و احکام تألیف اشراق خاوری در آخر فصل نماز برمیآید برای یک مرتبه هم در مدت عمر نماز نه رکعتی را که پدرشان واجب کرده بود، نخوانده اند تا کیفیت آن را بدانند و در جواب پیروانی که می خواستند آن نماز را بخوانند، گفته اند: برادرم میرزا محمد علی نمار را با اوراق دیگری به سرقت برده است... آفرین بر این پیشوا! ... \*)

شوقی افندی در کتاب قرن بدیع راجع به اعطاء نشان به عبدالبهاء می نویسد:

پس از اختتام جنگ و اطفاء نایرهٔ حرب و قتال اولیاء حکومت انگلستان از خدمات گرانبھایی که حضرت عبدالبهاء در آن ایام مظلوم نسبت به ساکنین ارض اقدس و تخفیف مصایب و آلام مردم آن سرزمین مبذول فرموده بودند در مقام تقریر برآمدند و مراتب احترام و تکریم خویش را با تقدیم لقب <نایب هود> و اهداء نشان مخصوص از طرف دولت مذکور حضور مبارک ابراز داشتند و این امر با تشریف و تجلیل و فیر در محل اقامت حاکم انگلیز در حیفا برگزار گردیده و در آن احتفال پر احتشام جمعی از رجال و اعظام قوم از ملل و مشغول مختلفه حضور بهم رسانده و در انجام مراسم شرکت نمودند.

هنگامی که امپراطوری عثمانی متلاشی گشت و برای منطقه فلسطین فرمانروایی دیگر پیداشد، عبدالبهاء لوحی برای پادشاه انگلستان فرستاد و به پاس دریافت لقب و نشان از آن کشور بار دیگر به مدح و ثنای ارباب جدید زبان گشود:

در صفحه ۳۴۷ کتاب مکاتیب عبدالبهاء جلد سوم می گوید:

<اللهم ایدالامپراطور الاعظم جورج الخامس عاهل انكلترا بتوفیقاتك الرحمانیه و ادم ظلها الظلیل علی هذا الاقلمیم الجلیل بعونك و صونك و حمایتك انك انت المقتدر المتعالی العزیز الکریم... ع ع>

یعنی پروردگارا امپراطور بزرگ ژرژ پنجم پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانی خود مؤید بدار وسایه بلند پایه آن کشور را براین منطقه به یاری و حفظ و حمایت خویش مستدام بدار، تو نیرومند و عالی و عزیز و کریم می باشی «عبدالباها عباس»

خلصه در این لوح آرزوی ادامه سلطنت کشور انگلستان را بر منطقه فلسطین می نماید گویا صاحب این منطقه بوده و این کشور را به انگلستان فروخته است.

از آنجا که آنها که ظلم کنند با آنان که به ظلم راضی باشند و کسانی که بدان تن در دهند در پیشگاه عدل خداوند و خرد و وجودان یکسانند، می توانیم ایشان را هم در زمره استعمارگران بدانیم وحقا هم چنین است علاوه بر آنکه مزدور اجانب بوده اند و آلت دست جاسوسان به شمار رفته اند، گروه بسیاری را مستعمره خویش قرار داده و عقل آنها را استعمار کرده اند و بزرگترین سرمایه انسانیت را از آنها گرفته اند و در پرتو این رفتار جان و مال و عرض و ناموس همگی را تحت فرمانروایی خود قرار داده اند، اگر استعمارگران دیگر برای چند صباحی از منابع درآمد کشورهای ضعیف استفاده کرده اند، ایشان برای مدتها یوغ استعمار را به گردن پیروان خود افکنده اند. تا کی دست حق از آستین به در آید و سراسر یگانگی و عدل برای همه بشر بیاورد.

آقای عبدالباها عباس افندی روزی تمامیت ارضی کشوری را می فروشد که هیچ گونه وابستگی بدان نداشته است و روزی هم دندان طمع دیگران را نسبت به معادن کشور ایران تیز می نماید هنگامی که به آمریکا رفته بود برای خوش آمد آنان گفته و در کتاب «خطابات، جلد ۲، صفحه ۳۳» با کمال شهامت متذکر شده اند:

«از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا مملکتی بهتر از ایران نه، چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است، امیدوارم ملت آمریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود؟!»

وی در جای دیگر وابستگی خود را به سیاست انگلستان تأیید می نماید و از جیب پرفتوت خود جان ایرانی را نیز بد آنها می فروشد.

در صفحه ۲۳ جلد اول کتاب «خطابات» ذیل نطق در منزل «میسس کراپر» سال ۱۹۱۱ می گوید:

«آمدن من اینجا سبب الفت بین ایران و انگلستان است ارتباط نام حاصل می شود و نتیجه به درجه ای می رسد که به زودی از افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدا می کنند و همین طور انگلیس خود را برای ایران فدا نماید.»

و شاهد این مطلب جنگ خانمانسوز جهانی دوم بود که به کشور بی طرف ایران حمله نمودند و هزاران نفر از افراد مملکت ما را به خاک خون کشیدند و هم چنین در جریانات کمپانی نفت سابق شاهکار الفت و مهربانی را انجام دادند.

شاید این افراد مذکور، بهائیان ایران باشند که در مقابل اربابهای انگلیسی خود نه تنها از جان مضایقه ندارند بلکه همه چیز خود را در اختیار بیت العدل که در لندن تشکیل شد قرار داده اند و در مقابل...

این بود روش و سیره پدر و پسر، خدا و امام قرن بیستم، کسانی که ادعای رهبری پانصد هزار ساله می نمایند.

آنان که می گویند آیینشان بشریت را از گرداب بدبختی و فساد رهایی می دهد خود در آن غرق شده اند. در راه نیل به هدفهای خود از هیچ گونه دروغ، بهتان، جنایت، خیانت فروگذار نکرده اند. اینها که نقل شد مشتکی از خروار و نمونه ای از هزاران دلیل بارز و آشکار بر مزدوری آنان بود.

اگر بخواهیم کلیه دلایل خود را نسبت به تماسهای سری آنان با استعمارگران و بیگانه پرستی آنان ابراز داریم کتابی بزرگ خواهد شد، مطالبی که گذشت نشان می دهد که آقایان هر چه که باشند، نمی توانند ادعای رهبری روحانی نمایند.

جز این نیست که استعمارگران به وسیله این ایادی همواره نقشه های خود را اجرا داشته و می دارند و از طرفی حس دینی افراد را از بین می برند تا بهتر بتوانند به آمال خود نایل گردند. به هوش باشیم تا گمراه نشویم.

بد نیست بدانیم دینی که بنا به گفته حضرات برای وحدت و یگانگی آمده است! به علت اینکه همه چیز جز خدا در آن منظور شده، سبب تفرقه وجدایی بین افراد وحتى بین شرکاء این کمپانی گردیده است، حس ریاست طلبی و علاقه به مال و منال آنها را از یکدیگر جدا ساخت، و بر سر مزدی که از اجانب می گرفتند با یکدیگر جنگیدند، در ابتدا میرزا حسینعلی نوری با برادرش میرزا یحیی بنای مخالفت را گذارد و پیروان این دو نفر به جان همدیگر افتادند تا آنجا که بهائیان طبق گفته کتاب «قرن بدیع» (۱- قرن بدیع قسمت دوم صفحه ۲۴۵) و کتابهای دیگر چند نفر از پیروان میرزا یحیی صبح ازل را کشتند. در کتابی که به نام بدیع خوانده می شود آقای بهاء هتاک و فحاشی را بدانجا رسانیده که برادر خود را گوساله نامیده است. (۲- کتاب بدیع صفحه ۹ و ۱۲) گویا فامیل خود را خوب می شناخته است. زمانی هم او را به کلمه یا ایها الحمیر (۳- کتاب بدیع صفحه ۱۷۴) (یعنی ای کسی که خیلی خری) خطاب کرده است، و این تعابیر ایشان اختلاف شکسته و نشسته را در شعر حافظ، به نظر می آورد.

چون نیست خواجه حافظ معذور دار ما را.

پیروان میرزا یحیی بنام ازلیان و پیروان میرزا حسینعلی بنام بهائیان نامیده شده اند. میرزا حسینعلی در زمان حیات خود به موجب لوحی به نام کتاب عهدی «عباس عبدالبهاء غصن اعظم» را به جانشینی تعیین و پس از وی هم «غصن اکبر میرزا محمد علی» را انتخاب نمود. (۱- ادعیه محبوب کتاب عهدی صفحه ۲۱۸)

ولیکن این دو برادر نیز میراث پدر را بردند و به جان یکدیگر افتادند عباس عبدالبهاء طرفداران خود را به نام ثابتین و طرفداران برادر را به نام ناقضین خواند. به موجب وصیت نامه ای که به عقیده بعضی جعلی می باشد، شوقی افندی را که جوان عیاشی بیش نبود، به جانشینی انتخاب کرد و ولایت امر را در نسل شوقی باقی گذارد که جمعا با شوقی و خودشان ۲۴ نفر گردند که دو برادر ائمه اسلام باشند. (۲- قاموس توفیق منیع مبارک (۵۰۵ بدیع) جلد اول صفحه ۲۷۹ و مفاوضات عبدالبهاء صفحه ۴۶)

خوشبختانه این پیشگوئی هم مانند بقیه حرفها تو خالی از آب درآمد و از آقای شوقی نسلی باقی نماند.

«احمد سهراب» از فرمان شوقی سرباز زد و وصیت نامه را ساختگی تلقی نمود و طرفدارانی پیدا کرد که به نام سهرابیان نامیده شدند و بهائیان آمریکا عموماً پیرو او می باشند. پس از مرگ شوقی شخصی به نام «میسن ریمی» که شوقی او را به لقب پرزیدنت مفتخر نموده ادعا نمود که ولی امر الله می باشد و طرفدارانی در فرانسه و پاکستان و کشورهای دیگر پیدا کرد و بدین ترتیب شعبه جدیدی در این مرام به وجود آورد.

اخیراً آقای «جمشید معانی» در اندونزی ادعای جدیدی نموده، خود را حضرت سماءالله نامیده است دلایلی برای اثبات حقانیت خویش آورده که هم عرض دلایلی است که حضرات برای درستی خود می آوردند. طرفداران زیادی در بین بهائیان در اندونزی و ایران پیدا کرده و اعضاء محفل بهائیان پاکستان نیز به وی گرویده اند. آیاتی هم به زبان عربی نازل نموده که هم پایه آیات عربی بهاء و میرزا علی محمد باب می باشد و ادعا کرده که در شب آخر ژانویه ۱۹۶۶ به معراج رفته است.

بنابراین فرقه های ذیل را از بدو پیدایش میرزا علی محمد باب تاکنون می توان نام برد:  
بابی - ازلی - بیانی - مرآتی - بهایی - ثابتین - ناقضین - سهرابی - طرفداران میسن ریمی - جمشیدی.

در خاتمه از استادان گرامی که کتاب های مورد استناد را در اختیار اینجانب گذاردند و مرا در این راه تشویق و ترغیب نموده و رهبری فرمودند و از هیچگونه کمکی دریغ نداشتند، سپاسگزاری می نمایم.

به پاس زحمات آنان این نوشته را پیشگاه ایشان اهداء می نمایم.

## دیگر منتظر چه هستند؟

مسافری که رنج تحقیق به جان خرید و برای رسیدن به حقیقت، کوه ودشت را درنوردید  
ارمغان مسافرت خود را به صورت زیر به هر جوینده حقیقت تقدیم می دارد:

سؤال: حضرت سماء الله! چه می فرمایید درباره این آیه از کتاب اقدس، که می فرماید: من  
یدعی امرا قبل اتمام الف سنه کامله انه کذاب مفتر... من یؤول هذه الایه او یفسرها بغير ما  
نزل فی الظاهرانه محروم من روح الله ورحمته التي سبقت العالمین که مفهوم ظاهری آن  
این است که هر کس ادعای امری قبل از اتمام کامل الف سنه نماید او دروغ گو بوده و به  
خداوند افترا بسته است... هر کسی که تأویل کند این آیه را یا تفسیر نماید آن را به غیر  
آنچه در ظاهر نازل شده چنین کس محروم از روح خداوند و رحمت لایزال او می باشد؟

بنابراین آیا ادعای سرکار دائر به ظهور جدید و تحت عنوان سلطان کتاب اقدس و پایان  
دور بهائی منافاتی با آیه سابق الذکر نداشته و تأویل و تفسیر نابجایی نیست؟  
فرمودند: آیا تصور می فرمایید منظور حضرت بهاء الله از عبارت «الف سنه» مفهوم ظاهری  
آن یعنی هزار سال است و یا اینکه ممکن است منظور ایشان چیز دیگری باشد که برخلاف  
مفهوم ظاهری و معمولی آن می باشد؟

آیا تصور می فرمایید که واقعا نیت و قصد حضرت این بود که کسی نباید این عبارت را  
تفسیر نماید و آن را از مفهوم ظاهری خارج نماید و هیچ کس حتی حضرت عبدالبهاء  
و شوقی افندی و حتی مظهر بعدی هم مجاز به تفسیر آن نمی باشند و یا آنکه مقصود مبارک  
این بوده که تنها اهل بهاء را از این کار ممنوع به فرمایند. جواب این پرسشها آسان است!  
اگر در حقیقت امر نیت و قصد حضرت بهاء الله از عبارت «الف سنه» مفهوم ظاهری آن یعنی هزار  
سال بود و احدی مجاز به تفسیر آن نبود، هرگز حضرت عبدالبهاء برخلاف میل و دستور پدرشان  
رفتار نفرموده و اقدام به خارج نمودن این عبارت «الف سنه» از مفهوم ظاهری آن نمی فرمودند  
و همین اقدام حضرت عبدالبهاء به تفسیر آیه بالا مثبت این نظریه است که منظور بهاء الله  
از عبارت «الف سنه» مفهوم ظاهری آن یعنی هزار سال نبوده و خود ایشان و مظهر بعد قادر به  
تفسیر و تأویل می باشند. حضرت عبدالبهاء در تفسیر آیات بالا می فرمایند.

(هوالله واما آیه مبارک که) من یدعی امرا قبل اتمام الف سنه، بدایت این امر ظهور جمال مبارک است وهر روزش هزار سال و) ان کل یوم وعند ربک کالف سنه وکل سنه ثلاثائیه و خمس وستون الف سنه، این بیان الف که فرموده اند مراد نهایت اعداد است چه که اعداد منتهی به الف می شود یک وصدو هزار بعد تکرار است) ریحیق مختوم ۳۲۰-۳۲۱.

### توجه کنید:

می فرمایند هر روز این الف سنه هزار سال وهر سال ۳۶۵ روز است وطبق این محاسبه الف سنه ۳۶۵ میلیون سال می شود. اکنون انصاف دهید که آیا حضرت عبدالبهاء عبارت «الف سنه» را از مفهوم ظاهری آن خارج نموده اند یا نه؟ آیا هزار سال و ۳۶۵ میلیون سال با هم برابرند یا نه؟ آیا حضرت عبدالبهاء مفتری وکذاب است؟ زیرا ایشان آیه را از مفهوم ظاهری آن خارج کرده اند. اگر من کسی بودم که به حضرت عقیده نداشتم ایشان را کذاب ودروغگو و سرخیل مزوران می دانستم ولی نظر به آن که به ایشان عقیده دارم می گویم: حضرت عبدالبهاء بی شک به تفسیر و تأویل آیه سابق الذکر مجاز بوده اند ودر این صورت اشکالی ندارد مظهر بعدی هم بتواند آیات کتاب اقدس را تأویل کند. نباید این طور فکر کرد که این آیه تنها یک تأویل دارد وبیان حضرت عبدالبهاء را نبایستی دلیل برانحصار تأویل دانست، زیرا حضرت عبدالبهاء راه را برای تفسیر و توجیه آیه پیش نسبت به مفاهیم دیگرش گشوده اند تا اهل بهاء نتوانند هنگام تفسیر این آیه نسبت به ظهور بعد چون برخلاف درک و فهم خود می بیند ایراد بگیرند.

اگر بتوان عبارت «الف سنه» را از یک جهت به میلیون ها سال ارتقا داد چگونه نمی توان آن را در جهت مخالف به ۱۱۱ سال که معادل ارزش عددی «الف» است تقلیل داد وچنین امری یعنی تعیین وقت ظهور از روی ارزش عددی حروف در آثار حضرت اعلی نسبت به تعیین تاریخ اظهار امر حضرت بهاء الله سابقه دارد مانند «وستعلمن نبأه بعد حین» یعنی شما خبر او را بعد از لحظه ای ویا مدت کوتاهی اطلاع خواهید یافت ولی منظور ایشان از عبارت بالا این نیست که ما برحسب عادت و تمسک به مفهوم ظاهری لغت می فهمیم، بلکه مقصود آن است که خبر او را بعد از حین (یعنی ۶۸) خواهید شنید از این رو حضرت بهاء الله در سال

۱۲۶۹ که بعد از حین یعنی ۱۲۶۸ بود اظهار امر کرد. پس باتکاء به مطالب گذشته می گوئیم مقصود از «الف» مقدار عددی آن می باشد یعنی الف = ۱، ل = ۳۰، ف = ۸۰ که جمعا ۱۱۱ می شود و در این مقدار از زمان امکان هر گونه ظهوری غیر مقدور بوده و از آنجایی که جناب آقای شوقی فرموده اند خوشا به حال کسی که انتظار بکشد و بسته ۱۳۳۵ برسد باید بی شک گفت که نظر ایشان نسبت به ظهور جدید یعنی سلطان کتاب اقدس بوده است و قویا باید گفت در سال ۱۳۳۶ که برابر با ۱۹۶۳ می باشد دوره دیانت بهایی منقضی شده است.

از ایشان خداحافظی کرده و کاخ ایشان را ترک گفتیم...

## توبه نامه میرزا علی محمد باب

اصل این توبه نامه در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی بایگانی است و سرادوارد برون در کتاب religion The Babi مقابل صفحه ۲۵۶ آن را نقل نموده و بالاخره در صفحه ۲۰۱ الی ۲۰۴ کتاب کشف الغطاء عن حیل الاعداء تألیف «میرزا ابوالفضل گلپایگانی» بزرگترین مبلغ بهائی نوشته شده است.

## متن توبه نامه

«فداک روحی الحمدالله کما هو اهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافهٔ عباد خود شامل گردانیده بحمدالله ثم حمدا که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفتش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده اشهدالله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد اگر چه به نفسه وجودم ذنب صرف است ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول (ص) او ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقرر بر کل ما نزل من عندالله است امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را



نخواستہ ام واگر کلماتی کہ خلاف رضای او بودہ از قلم جاری شدہ غرضم عصیان نبودہ ودر ہر حال مستغفر و نائبم حضرت او را این بندہ را مطلق علمی نیست کہ منوط بہ ادعایی باشد، استغفر اللہ ربی واتوب الیہ من ان ینسب الی امر و بعضی مناجات و کلمات کہ از لسان جاری شدہ دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصہ حضرت حجہ اللہ (ع) را محض ادعای مبطل است این بندہ را چنین ادعایی نبودہ نہ ادعای دیگر مستدعی از الطاف حضرت شاہنشاهی و آن حضرت چنانست کہ این دعاگو را بہ الطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرافراز فرمایند والسلام

پایان

\* \* \*

[www.bahaismيران.com](http://www.bahaismيران.com)

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما:

[bahaismيران@bahaismيران.com](mailto:bahaismيران@bahaismيران.com)

[bahaismيران@gmail.com](mailto:bahaismيران@gmail.com)

[info@bahaismيران.com](mailto:info@bahaismيران.com)

[bahaism1@yahoo.com](mailto:bahaism1@yahoo.com)

